

A Comparative Study of the Formation of Transnational Identity in the Characters of Funny in Farsi: A Memoir of Growing Up Iranian in America, The Namesake, and Interpreter of Maladies through the Lens of Postcolonial Criticism

Fatemeh Diba¹ | Seyed Abolghasem Hosseini(Zharfa)² | Mohammad Esmaili³

1. MA of Dramatic Literature, Institute of Higher Education of Islamic Art and Thought Qom, Iran.

Email: Fatikazi.diba@gmail.com

2. Assistant Professor, Institute of Higher Education of Islamic Art and Thought, Qom, Iran. Email: dr.zharfa@itaihe.ac.ir

3. Acting Graduate from Arjmand Art School, Tehran, Iran. Email: esi.actor@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 3 January 2023

Received in revised form 15

August 2023

Accepted 14 July 2026

Available

Keywords:

Eastern Immigrants

Firoozeh Dumas

Jhumpa Lahiri

Postcolonial Criticism

Transnational Identity

ABSTRACT

Objective: Immigration often causes individuals to distance themselves from their national identity and encounter new cultural environments in the host country. As a result, immigrants attempt to construct a new sense of self and eventually develop an intermediate or transnational identity. This process is particularly challenging for Eastern immigrants moving to Western societies due to cultural differences, stereotypical representations, and unequal power relations. This study aims to examine the formation of transnational identity in the works of Firoozeh Dumas and Jhumpa Lahiri from a postcolonial perspective.

Method: This research employs a comparative literary approach based on library research and analytical methods. Selected works by Jhumpa Lahiri and Firoozeh Dumas were analyzed through the lens of postcolonial criticism and transnational identity, drawing on the theoretical perspectives of Homi K. Bhabha and Edward Said. The study focuses on the ways in which immigrant characters negotiate cultural differences and construct new identities within Western societies.

Results: The findings reveal that the fictional characters created by both authors ultimately develop a transnational identity. In confronting the challenges of migration from East to West and adapting to new social and cultural environments, immigrants share similar experiences in various aspects of life, including marriage, customs, and belief systems. However, notable differences can be observed in the authors' perspectives. Dumas presents a more authentic and detailed portrayal of the homeland, largely due to her direct lived experience in Iran, whereas Lahiri's representation of India is shaped by inherited cultural memory rather than personal experience.

Conclusions: The study concludes that transnational identity emerges as an inevitable outcome of the immigrant experience in the works of both authors. Findings also show that, while the immigrant characters of both authors undergo similar experiences in the process of adapting to new social and cultural conditions, differences in the authors' personal experiences influence their representations of the homeland. Dumas's direct experience of Iran and Lahiri's inherited cultural memory of India result in different representations of homeland and belonging.

Cite this article: Diba, F., Hosseini(Zarfa), S.A., & Esmaili, M. (2026). A Comparative Study of the Formation of Transnational Identity in the Characters ...; Sociology of Art and Literature (JSAL), 18 (1), 133-152.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jsal.2026.353350.666209>



© Author(s) retain the copyright.

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jsal.2026.353350.666209>

بررسی تطبیقی نحوه شکل‌گیری هویت فراملی شخصیت کتاب‌های عطر سنبل عطر کاج، همنام و مترجم دردها از منظر نقد پسااستعماری

فاطمه دیبا^۱، سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)^۲، و محمد اسماعیلی^۳

۱. کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی، مؤسسه آموزش عالی هنر و اندیشه اسلامی، قم، ایران. رایانامه: fatikazi.diba@gmail.com

۲. استادیار، مؤسسه آموزش عالی هنر و اندیشه اسلامی، قم، ایران. رایانامه: dr.zharfa@itaihe.ac.ir

۳. دانش‌آموخته بازیگری از مدرسه هنر ارجمند، تهران، ایران. رایانامه: esi.actor@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف: مهاجرت سبب می‌شود که انسان‌ها از هویت ملی خود فاصله بگیرند، در جامعه میزبان با فرهنگی جدید مواجه شوند و در جست‌وجوی هویتی تازه قرار گیرند. آنان در این مسیر با چالش‌های متعددی روبه‌رو می‌شوند و در نهایت به هویتی بینابین و فراملی دست می‌یابند. این چالش‌ها برای مهاجران شرقی، به‌ویژه زنان، در فرایند از شرق به غرب، جدی‌تر است. دلیل این امر، نگاه فرادستانه و بازنمایی کلیشه‌ای غرب نسبت به شرق است. پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی نحوه شکل‌گیری هویت فراملی در آثار فیروزه جزایری دوما و جومپا لاهیری انجام شده است.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۳ تاریخ انتشار:	روش پژوهش: این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای و رویکرد تحلیلی-تطبیقی، آثار جومپا لاهیری و فیروزه جزایری دوما را از منظر نقد پسااستعماری و هویت فراملی، بر پایه دیدگاه‌های هومی بابا و ادوارد سعید بررسی کرده است.
کلیدواژه‌ها: پسااستعمار، جومپا لاهیری، فیروزه جزایری دوما، مهاجر شرقی، هویت فراملی	یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شخصیت‌های داستانی هر دو نویسنده ناگزیر به دستیابی به هویتی فراملی هستند. مهاجران در مواجهه با چالش‌های مهاجرت از شرق به غرب و در فرایند شکل‌گیری هویتی جدید، تجربه‌های مشابهی دارند و در جنبه‌های مختلف زندگی، از جمله ازدواج، آداب‌ورسوم و باورها، سازگاری و تطبیق‌پذیری نشان می‌دهند. با این حال، تفاوت‌هایی نیز در نگرش دو نویسنده مشاهده می‌شود.
	نتیجه‌گیری: فیروزه جزایری دوما تصاویر صادقانه‌تر و ملموس‌تری از وطن ارائه می‌دهد که این امر ناشی از تجربه زیسته او در ایران است؛ در حالی که جومپا لاهیری تجربه زیسته‌ای در هند ندارد. آثار هر دو نویسنده نشان می‌دهد که هویت فراملی حاصل مواجهه مهاجران با دو فرهنگ و تلاش آنان برای سازگاری با شرایط جدید زندگی است.

استناد: دیبا، فاطمه؛ حسینی (ژرفا)، سید ابوالقاسم؛ و اسماعیلی، محمد (۱۴۰۵). بررسی تطبیقی نحوه شکل‌گیری هویت فراملی شخصیت؛ جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، ۱۸ (۱)، ۱۳۳-۱۵۲.

<https://doi.org/10.22059/jsal.2026.353350.666209>



© نویسندگان.

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

ادبیات و هنر نشان‌دهنده فرهنگ ملت‌هاست. ادبیات تطبیقی به گسترش تبادل اندیشه میان ملت‌های مختلف کمک می‌کند و از طریق آن می‌توان تفاوت و شباهت‌های ملت‌ها را در حوزه‌های گوناگون بررسی کرد. هنری رماک^۱ ادبیات تطبیقی را مطالعه ادبیات فراتر از مرزهای ملی می‌داند. از منظر او، ادبیات تطبیقی مطالعه روابط میان ادبیات، از یک‌سو، و دانش، علم و باور، از سوی دیگر است (لی، ۱۳۹۷: ۲). ادبیات تطبیقی یکی از مهم‌ترین شاخه‌های نقد ادبی به شمار می‌آید که در عربی «الادب المقارن» و در انگلیسی Comparative Literature نامیده می‌شود (عطاشی، ۱۳۹۶: ۱۷۶). وقتی اثری ادبی در کنار اثر دیگری قرار می‌گیرد، هر یک از آن‌ها به‌شیوه‌ای برای سخن گفتن درباره دیگری تبدیل می‌شود و معنایی عمیق‌تر را آشکار می‌کند. ادبیات تطبیقی دارای دو مکتب، فرانسوی و آمریکایی است. در مکتب فرانسوی، شباهت‌های میان آثار بررسی می‌شود؛ اما در مکتب آمریکایی، بحث چندصدایی نیز مطرح است (شرکت مقدم، ۱۳۸۸: ۶۰). وقتی یکی از هنرمندان از دیگری تاثیر مستقیم بگیرد، این امر اقتباس محسوب می‌شود؛ اما اگر هر دو از آبخوری مشترک الهام گرفته باشد، مفهوم توارد مطرح می‌شود. در این تحقیق، آثار یک نویسنده زن ایرانی و یک نویسنده زن خارجی از منظر نقد پسااستعماری^۲ و هویت فراملی^۳، بر اساس نظریه‌های ادوارد سعید^۴ و هومی بابا^۵، به‌صورت تطبیقی بررسی می‌شود.

پسااستعمار به تأثیرات استعمار بر فرهنگ‌ها و جوامع می‌پردازد. از اواخر دهه ۱۹۷۰، منتقدان ادبی این اصطلاح برای بحث درباره تأثیرات فرهنگی استعمار به کار بردند. ابتدا از واژه «پسااستعماری» برای کشورهای جهان سوم که پس از جنگ جهانی دوم استقلال یافتند، استفاده شد (اشکراف، ۲۰۰۷: ۴۰). مفهوم هویت نیز در پی جنبش استعماری، که با هدف تضعیف ساختارهای فکری کشورهای تحت استعمار شکل گرفتند، دچار دگرگونی‌های ساختاری گسترده‌ای شده است. زیرا ساختارهای فکری در حوزه مفاهیم تمدنی و فرهنگی، میراث، علم و تاریخ با یکدیگر تفاوت داشتند. استعمار، با تکیه بر سیستم نظامی و رسانه‌ای خود، هویت را جعل کرده است و این فرایند، در کنار جنگ‌ها و دیکتاتوری‌ها، به تکه‌تکه شدن مفهوم هویت در خارج انجامیده است (ابراهیم، ۲۰۲۱: ۱؛ سریلاتا، ۲۰۱۱: ۳-۱).

فیروزه جزایری دوما^۶ در سال ۱۳۴۴ در آبادان به دنیا آمده است. خانواده او مسلمان بودند، پدرش کارمند شرکت نفت و مادرش خانه‌دار بود. او در سن ۷ سالگی، به‌دلیل مأموریت پدر، همراه خانواده‌اش به آمریکا مهاجرت کرد. پس از آن، به ایران برگشت و به مدت دو سال در ایران اقامت داشت. اما دوباره به آمریکا بازگشت و تاکنون در آن‌جا زندگی می‌کند. فیروزه در دانشگاه برکلی با فرانسوا دوما آشنا شد و با او ازدواج کرد. آن‌ها صاحب دو فرزند شدند. نخستین کتاب فیروزه جزایری دوما با نام عطر سنبلی عطر کاج^۷ در سال ۲۰۰۳ منتشر شد. این کتاب نامزد جایزه ادبی تربر شد. ترجمه این کتاب ظرف چهار سال در ایران به چاپ هجدهم رسید و در

1. Henry H. H. Remak

2. Postcolonial Critique

3. Transnational Identity

4. Edward Said

5. Homi Bhabha

6. Firoozeh Jazayeri Dumas

7. Funny in Farsi: A Memoir of Growing Up Iranian in America

آمریکا نیز در شمار آثار پرفروش قرار گرفت. در کتاب عطر سنبل عطر کاج، فیروزه روایت زندگی خود و خانواده‌اش را از دوران پیش از مهاجرت تا تجربه‌های مهاجرت، تحصیل، ازدواج و مادرشدن در آمریکا روایت می‌کند. فیروزه جزایری با زبانی طنزآمیز، رفتارهای اجتماعی درون‌گروهي و برون‌گروهي، اعم از مطلوب و نامطلوب، را به تصویر می‌کشد. او خود را با جامعه جدید سازگار می‌کند، در حالی که هویت پیشین خود را نیز حفظ می‌کند. او می‌کوشد با حفظ صداقت در روایت، وقایع تاریخی و فرهنگی ایران و آمریکا را به تصویر بکشد (صادقی، ۱۳۹۷: ۸۹-۹۰).

جومپا لاهیری^۱، با نام اصلی نیلانجانا سودشنا^۲، نویسنده‌ای هندی-آمریکایی است که در سال ۱۹۶۷ در شهر لندن متولد شد. او سه سال بعد همراه خانواده‌اش به آمریکا مهاجرت کرد. نخستین اثر او، مترجم دردها^۳ در سال ۱۹۹۹ منتشر شد و برای آن موفق به دریافت جایزه پولیتزر شد. این کتاب شامل ۹ داستان کوتاه است. شخصیت‌های اصلی آثار او را هندی‌ها و هندی-آمریکایی‌هایی تشکیل می‌دهند که میان دو هویت و دو فرهنگ هندی و آمریکایی قرار گرفته‌اند. آثار او عمدتاً به موضوعاتی چون مهاجرت، خانواده و ازدواج می‌پردازند (هاس، ۲۰۲۱: ۱). در آثار لاهیری، خانواده به‌عنوان مهم‌ترین بنیان زندگی انسان شرقی معرفی می‌شود. بخش مهمی از آثار او نیز به کشمکش مهاجران میان فرهنگ مبدأ و فرهنگ غرب اختصاص یافته است. بخش عمده شخصیت‌های داستانی لاهیری را زنان مهاجر تشکیل می‌دهند. شخصیت‌های داستان‌های لاهیری عمدتاً مهاجران نسل اول و دومی هندی هستند که از هندوستان به آمریکا مهاجرت کرده‌اند. آنان در مواجهه با جامعه غربی و تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، با چالش‌های چون تنهایی، سوءتفاهم، ناامیدی و احساس بیگانگی روبه‌رو می‌شوند. از این‌رو، بخش مهمی از آثار لاهیری به مسائل مهاجران و فرایند شکل‌گیری هویت آن‌ها اختصاص دارد.

در این مقاله، کتاب عطر سنبل عطر کاج اثر فیروزه جزایری دوما و دو اثر همنام^۴ و مترجم دردها از جومپا لاهیری، از منظر نقد پسااستعماری و نحوه شکل‌گیری هویت فراملی، به‌صورت تطبیقی بررسی می‌شوند. هر دو نویسنده، زنانی مهاجر از شرق به غرب هستند که تجربه‌های زیسته خود را در آثارشان بازتاب داده‌اند. عنوان این آثار نیز بیانگر همین وضعیت میان‌فرهنگی است. عنوان عطر سنبل عطر کاج به تقابل میان آیین نوروز ایرانی، که سنبل یکی از عناصر سفره هفت‌سین آن است و جشن کریسمس در فرهنگ غرب، که با درخت کاج شناخته می‌شود، اشاره دارد. عنوان مترجم دردها نیز به وضعیت دوگانگی فرهنگی و ضرورت میانجی‌گری میان دو جهان فرهنگی دلالت دارند.

پیشینه پژوهش

هدف از بررسی پیشینه حاضر، مرور مطالعات انجام‌شده در زمینه هویت فراملی مهاجران نسل اول و دوم است. این پژوهش می‌کوشد آثار جومپا لاهیری و فیروزه جزایری را نقد و تحلیل کند. این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه‌های هومی بابا و ادوارد سعید، مفهوم هویت را در شخصیت‌های داستانی، به‌ویژه شخصیت‌های زن مهاجر بررسی و تحلیل می‌کند. هومی بابا در کتاب «موقعیت فرهنگ»^۵

1. Jhumpa Lahiri
2. Nilanjana Sudeshna
3. Interpreter of Maladies
4. The Namesake
5. Location of Culture

به مفاهیمی چون هویت، تقلید و دورگه^۱ بودن می‌پردازد. او همچنین فرایند مبادلات فرهنگی و شکل‌گیری هویت را در بسترهای جغرافیایی و فرهنگی مختلف و فضاهای مشترک بررسی کرده است.

ملایی با توجه به اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و هند در تجربه استعمار، رمان‌های «مترجم دردها»، «شوهر آهو خانم» و «سووشون» را از منظر پسااستعمار بررسی کرده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بازنمایی دوگانگی فرهنگی، جلوه‌های قدرت‌طلبی استعمارگران، تأثیر زبان، تأکید بر سنت‌ها و اصالت‌ها با هدف مقاومت فرهنگی، به‌تصویر کشیدن زندگی فرودستان و به حاشیه‌رانده‌شدگان، اختلافات و آشوب داخلی و ازخودبیگانگی فرهنگی، از محورهای مشترک در این آثار هستند (ملایی، ۱۳۹۶: ۹۷). در پژوهشی دیگر، مفهوم و نقش فضا و مکان در شکل‌گیری هویت فراملی نسل دوم مهاجران، در دو اثر هم‌نام از جومپا لاهیری و نیز داستان «جاده» از مهرنوش مزارعی بررسی شده است. در این پژوهش، اهمیت فضای زندگی پیش از مهاجرت در شکل‌گیری هویت ملی، چالش‌های پذیرش ارزش‌های فرهنگی در خانواده و جامعه، تقابل فرهنگی میان فضای جامعه مهاجر و خانواده و روند شکل‌گیری هویت فراملی در میان نسل دوم مهاجران از منظر پسااستعماری بررسی شده است (ورزنده، ۱۳۹۲: ۳۰۹).

در این پایان‌نامه، با عنوان «ترجمه گذشته‌های پسااستعماری: مهاجرت و هویت در داستان بهاراتی موکرچی^۲، الیزابت نونز^۳ و جومپا لاهیری»، تأثیر رویکرد پسااستعماری بر شکل‌گیری هویت در ادبیات مهاجر زنان معاصر بررسی شده است. داستان‌های بهاراتی موکرچی، الیزابت نونز و جومپا لاهیری با تکیه بر سه رویکرد مطالعات قومی آمریکایی، نظریه پسااستعماری و فمینیسم فراملی تحلیل شده‌اند. همچنین، حوزه‌های مرتبط با هویت ملی و فرهنگی، مهاجرت و فرایند تصاحب زنان در چارچوب پروژه‌های غربی و پسااستعماری نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند. شکل‌گیری هویت جدید و تضادهای مهاجرت بین سرزمین مادری و میزبان نیز ارزیابی شده است (آلفونسو-فوررو، ۲۰۱۱: ۱).

حسن روح‌وند در پژوهشی با رویکرد نشانه‌شناختی، آثار لاهیری را تحلیل کرده است. زنان مهاجر هندی به‌عنوان حافظان سنت بازنمایی شده‌اند؛ زنانی که از طریق پوشش متمایز، آرایش و حضور تشریفاتی خود در فضای اجتماعی آمریکا، در موقعیتی میان هویت هندی و آمریکایی قرار گرفته‌اند. این نشانه‌ها، تفاوت‌های فرهنگی و مولفه‌های فرهنگی متمایز را در هم می‌آمیزند و در نهایت، به شکل‌گیری فضاهایی دوقطبی می‌انجامد که بیانگر تفاوت‌های فرهنگی آشتی‌ناپذیرند (روح‌وند، ۲۰۱۴: ۱۳۸).

نتایج پژوهشی دیگر نشان می‌دهد که فیروزه جزایری با بهره‌گیری از زبان طنز، افراد درون‌گروه و برون‌گروه را به‌تصویر کشیده و رفتارهای اجتماعی مطلوب و نامطلوبی را که با آن‌ها مواجه بوده است، بازنمایی می‌کند و در این فرایند به هویتی دست می‌یابد که نه او را از ارزش‌های پیشین خود دور می‌کند و نه در فرهنگ جدید به انزوا می‌کشاند؛ هویتی که می‌توان آن را هویت فراملی دانست (مظفری، ۱۳۹۸: ۱۳۳).

فرحبخش، دیگری فرودست را از منظر نقد پسااستعماری و بر اساس نظریه‌های هومی بابا و گایاتری اسپیوک^۴، در شخصیت‌های اصلی رمان همنام اثر جومپا لاهیری بررسی کرده است. این مقاله نشان می‌دهد که مهاجرت نه‌تنها بر هویت مهاجران نسل اول، بلکه بر هویت فرزندان آن‌ها نیز تأثیر دارد. لاهیری فرودستی آشیم را در وابستگی به خانواده و همسر، ازدواج ازپیش‌تعیین‌شده، مهاجرت و بارداری، و فرودستی گوگول^۵ را در دوستی با سفیدپوستان آمریکایی و تغییر نام او نشان می‌دهد. گوگول که همواره از هویت ملی‌اش

1. Hybridity

2. Bharati Mukherjee

3. Elizabeth Nunez

4. Gayatri Chakravorty Spivak

5. Gogol Ganguli

گریزان است، با گذشت زمان به فرهنگ هندی علاقه‌مند می‌شود. از سوی دیگر آشیما^۱ در ابتدا تمایلی به پذیرش فرهنگ غربی ندارد، اما به تدریج به این فرهنگ علاقه‌مند می‌شود. در نهایت، هر دو به هویت فراملی دست می‌یابند (فرح‌بخش، ۱۳۹۸: ۱۶۵).

در مقاله‌ای دیگر، عناصر هویت‌ساز مانند مذهب، ازدواج و زبان، در سرزمین مادری و سرزمین میزبان بررسی شده‌اند. این مقاله با تکیه بر رمان‌های اتفاق و عطر سنبل عطر کاج، تغییر و به چالش کشیدن عناصر هویت‌ساز را بررسی می‌کند (فلاح، ۱۳۹۵: ۱۹).

پودیال^۲ در پایان‌نامه‌اش، آثار جومپا لاهیری و نورما کانتو^۳ را با به کارگیری نظریه‌های پسااستعماری مرتبط با هویت و فضا بررسی کرده و فضای میان مرزهای فرهنگی و ملی مختلف را به عنوان فضای مرزی شناسایی می‌کند؛ فضایی که شخصیت‌های مهاجر در آن از یکدیگر جدا می‌شوند و در نهایت، شکلی از هویت‌های ترکیبی و فراملی را تشکیل می‌دهند. مقایسه هویت فراملی دهه ۱۹۵۰ در کانیکولا و هویت دهه ۱۹۷۰ تا قرن بیست و یکم در هم‌نام نشان می‌دهد که هویت‌ها در پی توسعه فناوری، حمل‌ونقل و ارتباطات جهانی میان مردم، فراملی‌تر و جهانی‌تر شده‌اند (پودیال، ۱۳۹۰: ۱).

پیشینه این پژوهش به آثار منتشرشده در زمینه نقد و تحلیل آثار لاهیری و جزایری می‌پردازد. برخی از آثار این دو نویسنده، به صورت جداگانه یا در مقایسه با آثار دیگر، از منظرهای متفاوت بررسی شده‌اند. با این حال، نقد و بررسی آثار جزایری بسیار کم‌تر صورت گرفته است. از سوی دیگر، در این زمینه هیچ کتاب یا مقاله‌ای که به مقایسه تطبیقی آثار این دو نویسنده بپردازد، یافت نمی‌شود. با توجه به این که هر دو نویسنده، زنان شرقی مهاجر به غرب محسوب می‌شوند و در آثارشان زندگی مهاجران شرق به غرب و چالش‌های آن‌ها را به تصویر می‌کشند، لازم دانستیم آثار لاهیری و جزایری را از منظر نقد پسااستعماری و شکل‌گیری هویت فراملی به صورت تطبیقی بررسی کنیم.

مبانی نظری

اصطلاح «پسااستعمار» نخستین بار در اواخر دهه ۱۹۸۰ مطرح شد و به دوران استعمار و دوره پس از آن می‌پردازد. مطالعات پسااستعمار نشانگر پیچیدگی‌های فرهنگی، روابط استعماری و پیامدهای آن است. اشکرافت^۴ بیان می‌کند که واژه «پسااستعمار» نشانگر آثار استعمار و واکنش‌های روزمره و پنهان به آن در جهان است. ممکن است کشوری دارای استقلال باشد، اما همچنان از نظر اقتصادی و فرهنگی به استعمارگران وابسته باشد (فرح‌بخش، ۱۳۹۸: ۱۶۶-۱۶۷). نقد پسااستعمار به بررسی ملی‌گرایی، قومیت، نژاد و هویت فرهنگی می‌پردازد. نقد پسااستعمار درصدد به چالش کشیدن قوم‌محوری، نژادپرستی و غیریت‌سازی سرکوب‌گرانه غربی است (درودی، ۱۳۹۳: ۳۹). مهم‌ترین هدف نقد پسااستعمار، بررسی رابطه انسان با انسان و جامعه و رابطه فرهنگ، قدرت و ثروت است. سفرنامه‌ها، روایت‌ها و متون ادبی یکی از راه‌های شناخت میزان تأثیر و ماندگاری استعمارگران هستند. ادوارد سعید در کتاب شرق-شناسی^۵ به نقد تفکر غرب نسبت به شرق می‌پردازد. ادوارد سعید تصویرهای غیرواقعی‌ای را که نویسندگان غربی از شرق در قالب سفرنامه ارائه می‌کنند، مورد نقد قرار می‌دهد. از نظر او، نوشته‌های غرب درباره شرق در خدمت سلطه سیاسی است. غربی‌ها جهان را به دو قطب غربی و غیرغربی یا شرقی تقسیم می‌کنند و شرقی‌ها را با الگوهای ثابت تعریف می‌کنند (ملایی، ۱۳۹۶: ۱۰۱-۱۰۰). ادوارد سعید بیان می‌کند که غرب توسط رویارویی با شرق، به هویتی برتر و والاتر دست یافت. این موضوع بدان معناست که غرب، در

1. Ashima Ganguli

2. Binod Paudyal

3. Norma Cantú

4. Ashcroft

5. Orientalism

اثر تقابلی که از طریق شرق‌شناسی با مشرق‌زمین ایجاد کرد، هویت غربی خود را برجسته‌تر و قوی‌تر ساخت (سعید، ۱۳۸۶: ۲۲). هومی بابا شرق و غرب را در تعامل با یکدیگر می‌بیند و آن‌ها را از یکدیگر تفکیک نمی‌کند. از نظر او، تعامل فرهنگی میان استعمارشده و استعمارگر موجب ادغام فرهنگ‌ها و شکل‌گیری هویت دورگه و فراملی می‌شود؛ هویتی که به دلیل برخورداری از قدرت بهره‌وری، قدرت حضور استعمار را نشان می‌دهد (ورزنده، ۱۳۹۲: ۳۱۵).

شرق، با وجود تمدن غنی، همواره با ناامنی و بحران‌هایی مواجه بوده است که به مهاجرت مردمان آن به غرب برای دستیابی به زندگی بهتر انجامیده است. مهاجران در کشورهای غربی با مشکلاتی همچون بحران هویت و مسائل سیاسی، روحی، روانی و اقتصادی مواجه می‌شدند. مهاجران در تقابل با فرهنگ جدید، دارای هویتی دوگانه و فراملی بودند. برخی از مهاجران هویت ملی خود را فراموش کردند و خود را با کشور و فرهنگ جدید وفق دادند. نسل اول مهاجران، به دلیل تجربه زیسته در زادگاه، با مشکل فراموشی هویت و پذیرش هویت جدید مواجه بودند. نسل دوم که فرزندان نسل اول محسوب می‌شدند و در غرب زاده شده بودند، شرایط دشوارتری داشتند. خانواده از آن‌ها می‌خواستند که هویت ملی خود را حفظ کنند، درحالی‌که هرگز آن را تجربه نکرده بودند. از سوی دیگر، در کشوری که زاده شده بودند، همواره به‌عنوان «دیگری» و شهروند درجه دوم شناخته می‌شدند. هویت از چندین سطح تشکیل شده است. هویت جمعی، شخص را از بیرون گروه متمایز می‌کند و به درون گروه تعلق می‌بخشد. هویت ملی یکی از مهم‌ترین هویت‌های جمعی است که فرهنگ نقش به‌سزایی در آن دارد (ورزنده، ۱۳۹۲: ۳۱۰؛ قاسمی سیانی، ۱۳۸۳: ۱۵۱؛ بهمن‌پور، ۱۳۹۶: ۷۸).

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. برای دستیابی به اطلاعات، از روش کتابخانه‌ای و با مطالعه مقالات، کتاب‌ها و سایت‌های معتبر پیرامون موضوع، اطلاعات لازم جمع‌آوری شد. بر اساس تحقیقات صورت‌گرفته، رمان‌های دارای ظرفیت نقد پسااستعماری که تاکنون از این منظر بررسی تطبیقی نشده بودند، انتخاب شدند. همچنین کتاب عطر سنبل، عطر کاج اثر فیروزه جزایری دوما و کتاب‌های مترجم دردها و هم‌نام اثر جومپا لاهیری نیز مورد مطالعه قرار گرفتند. پس از مطالعه کتاب‌ها و کسب اطلاعات لازم، تجزیه و تحلیل داده‌ها بر اساس نظریه‌ها نقد پسااستعماری و هویت فراملی انجام شد.

یافته‌های پژوهش

هویت

هویت انسان مهاجر میان وطن و کشور جدید، دائم در حرکت است. برخی از مهاجران کاملاً گذشته را فراموش می‌کنند و برخی میان گذشته و حال زندگی می‌کنند. مهاجر برای دستیابی به بقا، به هویتی سیال و فرامرزی نیاز می‌یابد تا به او در قرار گرفتن در فضای سوم، که هیبریدی است کمک کند و امکان زیست را برای او فراهم سازد (کریم‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۰۰؛ بابا، ۱۹۹۴: ۹).

«اونس را به گرم تبدیل کردم، قیمت‌ها را با انگلیس مقایسه کردم و آخر سر یک کارتن شیر خریدم با یک قوطی برشتوک» (مترجم دردها، ۱۹۱).

«اوایل که به آمریکا آمده بودیم، نه تنها باید خودمان را به پول دادن برای همه چیز عادت می‌دادیم (لوله‌کش برای بازدید از یک اشکال هم پول می‌گیرد؟) بلکه باید به پول آمریکا پرداخت می‌کردیم. سال ۱۹۷۲ یک دلار معادل هفت تومان یا هفتاد ریال بود، به این معنی که قیمت یک بسته سوسیس بولونیا نه دلار بلکه چهارده تومان بود. نه کیلو گوچه نه پنجاه سنت بلکه سه تومان

و نیم بود. هیچ چیز نمی‌توانست بدون تبدیل ذهنی به واحد پول ایران خریداری شود، و ادامه می‌یافت با (وای چه گران)» (عطر سنبل، عطر کاج، ۱۸۶).

در دو رمان، نویسندگان نشان می‌دهند که پذیرش و تغییر هویت تا چه اندازه دشوار است. انسان‌ها حتی هنگام خرید نیز دائماً در حال مقایسه ارزش‌ها و واحدها با کشور مبدأ خود هستند. این در حالی است که درآمد آن‌ها دیگر بر اساس کشوری که به آن مهاجرت کرده‌اند، محاسبه می‌شود. با این حال، آن‌ها قادر به فراموش کردن نیستند. درواقع، هر دو اثر نشان می‌دهند که پذیرش هویت جدید چیزی نیست که یک شبه شکل بگیرد، بلکه به زمان نیاز دارد تا فرد بتواند خود را با آن وفق دهد؛ حتی در ساده‌ترین امور، مانند محاسبه و مقایسه قیمت‌ها با کشور پیشین.

«آقای کاپاسی پرسید: شما وقتی بچه بودید از هند رفتید؟»

آقای داس با یک حس اعتماد به نفس آبی گفت: من و مینا تو آمریکا به دنیا آمدیم. هر دومان. همان‌جا هم بزرگ شدیم» (مترجم دردها، ۵۵).

«با زبان خودش که حرف می‌زد صدایش کم‌کم بالا می‌رفت و آهنگش عوض شد» (همان، ۱۳۴).
«خانه یعنی هند؟»

خانم سن جوری گفت بله که انگار چیزی در وجودش آزاد شد» (همان، ۱۲۵).

زادگاه نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری هویت دارد. مهاجر نسل اول بیش‌تر درصدد حفظ هویت زادگاه خود است و عوامل مرتبط با آن، در او احساس اعتمادبه‌نفس ایجاد می‌کنند. درحالی‌که در نسل دوم، زادگاه محلی است که فرد به آن مهاجرت کرده است و می‌کوشد هویت خود را به آن گره بزند. در بخشی از کتاب مترجم دردها، هنگامی که راننده تاکسی در هند از دو مسافر آمریکایی می‌پرسد که آیا در هند به دنیا آمده‌اند و سپس به آمریکا رفته‌اند، داس در پاسخ، با احساس اعتمادبه‌نفس، می‌گوید که در آمریکا زاده و بزرگ شده‌اند. خانواده داس، به دلیل ریشه هندی و داشتن پدر و مادری هندی، دارای هویت هندی نیز هستند. اما این احساس که به دنیا آمدن در غرب بهتر از شرق است و نگاه یک شرقی به غرب، باعث شده است که داس از این‌که زاده آمریکا، نه هند است، احساس اعتمادبه‌نفس کند. در مقابل آشیما زاده هند است و هنگامی که از «خانه» سخن می‌گوید، منظورش هند است و جانش با یاد آن تازه می‌شود. هنگامی که به زبان هندی سخن می‌گوید، با صدای بلندتر و اعتمادبه‌نفس بیش‌تری صحبت می‌کند.

در رمان جزایری نیز به همین موضوع اشاره شده است که اعضای خانواده، هنگام صحبت کردن به زبان محلی، بلندتر سخن می‌گویند؛ زیرا زاده ایران هستند و هویت خود را ایرانی می‌دانند. بلندتر سخن گفتن به زبان زادگاه در هر دو رمان، ناشی از اعتمادبه‌نفس و هیجان است.

آداب‌ورسوم و باورها

فرهنگ و هویت مهاجر در حفظ سنت‌ها و آداب‌ورسوم نمایان می‌شود (قاسمی، ۱۳۸۹: ۱۵۶). این سنت‌ها با پذیرش هویت جدید دستخوش تغییر می‌شوند. در جمع‌ها و دورهمی‌ها و در تقابل این دو فرهنگ با یکدیگر، تفاوت‌های آن‌ها بهتر نمایان می‌شود.

«کاسه سیب‌زمینی شیرین دست‌به‌دست گردانده شد و بعد نوبت سالاد شد. آن‌ها با قدرشناسی غذا می‌خورند و در مورد ترد بودن گوشت و تازگی نخود اظهار نظر می‌کنند. مادر گوگول اگر بود هیچ‌وقت برای مهمان غذایی به این مختصری تهیه نمی‌دید. چشمش مدام به بشقاب مهمان بود و اصرار پشت اصرار که دوباره و سه‌باره غذا بکشد. میز را پر از ۲۰۰ غذا می‌کرد تا هر کس هر وقت بخواهد بردارد. اما لیدیا به بشقاب غذای گوگول دقت نمی‌کرد و اصرار نداشت که مرتب برای گوگول غذا بکشد» (همان، ۱۷۰-۱۷۱).

«برعکس جرال و لیدیا که کاملاً در مرکز مهمانی‌های خودشان حضور دارند، پدر و مادرش بیش‌تر شبیه رستوران‌دارها رفتار می‌کردند. نگران، ناراحت، منتظر، تا وقتی که تمام بشقاب‌های مهمانان توی لگن ظرفشویی تلنبار شود» (همان، ۱۸۰).
«بیش‌تر در این فکر است که پدر و مادرش عادت ندارند سر میز شام ظرف‌های غذا را دست‌به‌دست بگردانند یا دهان‌شان را به وقت جویدن کاملاً ببندند» (همان، ۱۸۹-۱۹۰).

در رمان همنام، گوگول که خانواده‌ای هندی دارد، با دختری آمریکایی به نام مکسین آشنا می‌شود. مادر گوگول، آشیما، زنی است که به سنت‌های ملی بسیار پایبند است و پذیرش فرهنگ آمریکایی را نفی می‌کند. او لباس ساری می‌پوشد، غذای هندی می‌خورد و به‌جای حلقه، برای نشان دادن تأهل خود، خطی قرمز روی پیشانی‌اش می‌کشد. هومی بابا نفی کردن را مداخله‌ای فراتر از تعیین مرزها می‌داند. از نظر او، این فرایند شامل ایجاد پل و معبری است که حضور و هم‌جواری را آغاز می‌کند؛ زیرا این عمل حس خاص بودن و جداافتادگی را احیا می‌کند و به بازسازی مجدد رابطه میان خانه و دنیای جدید می‌انجامد (بابا، ۱۹۹۴: ۱۳).

مکسین از همان ابتدا گوگول را پیش پدر و مادرش می‌برد. اما گوگول از معرفی مکسین به خانواده‌اش امتناع می‌کند. خانواده گوگول انتظار داشتند که او دختری هندی با آداب‌ورسوم مشابه خود ازدواج کند. با این حال، گوگول بیش‌تر نگران تفاوت رفتار و فرهنگ خانواده‌اش با خانواده‌ی مکسین است. گوگول هنگامی که برای نخستین بار با خانواده مکسین شام می‌خورد، متوجه تفاوت‌های بسیار میان آن‌ها و پدر و مادر خود می‌شود. او می‌بیند که کسی به مهمان تعارف نمی‌کند. غذا مختصر است و هرکس به فکر خود است. از نظر او، پدر و مادرش هنگامی که مهمان دارند، مانند گارسون‌ها رفتار می‌کنند. توصیف میز شام آمریکایی‌ها و تقابل آن با میز هندی‌ها، به‌نوعی بیانگر آزادی در فرهنگ آمریکایی و محور قرار گرفتن «خود» در برابر «دیگری» است؛ امری که برای گوگول، در مقایسه با فرهنگ خانواده خود که مهمان را محور قرار می‌دهد، جذاب است. گوگول یک‌بار مجبور می‌شود مکسین را نزد خانواده‌اش ببرد. او در راه به مکسین گوشزد می‌کند که چه کارهایی را نباید انجام دهد. او سر میز غذا همواره نگران رفتار خانواده‌اش است. با این حال، مکسین از غذاهای هندی آشیما خوشش می‌آید، درحالی که تصور گوگول برخلاف این است.

«پیش‌غذا که تمام شد، فرانسوا مفصل‌ترین غذای منو را انتخاب کرد: چلوکباب سلطانی. مخلوطی از گوشت بره، گوشت گوساله، و جوجه کباب روی کپه‌ای عظیم از برنج. سفارش رسید. به نظر می‌آمد کسی یک دامداری کامل را به سیخ کشیده. فرانسوا خورد و خورد و خورد. پدر به فارسی از من پرسید او همیشه آن قدر می‌خورد؟ مادر به فارسی گفت خدا کند حالش بد نشود. در این میان فرانسوا به خوردن ادامه داد (عطر سنبل عطر کاج، ۱۴۴).

«در میان ناباوری، دسر هم سفارش داد و با اشتیاق گفت فکرش را هم نمی‌کند که از بستنی گلاب و پسته بگذرد. آن موقع فقط آرزو می‌کردم که اگر بالا آورد، این اتفاق توی ماشین پدر پیش نیاید» (همان، ۱۴۵).

«وقتی به خانه رسیدیم، از فرانسوا پرسیدم برای چه این قدر خورده بود؟ او گفت: شنیده بودم خاورمیانه‌ای‌ها عاشق پذیرایی از دیگران هستند و می‌خواستم پدر و مادرت را خوشحال کنم. اما الان باید بروم و دراز بکشم» (همان، ۱۴۵).

در رمان عطر سنبل عطر کاج، خانواده فیروزه که ازدواج سستی و ازدواج با پسر ایرانی را مقبول می‌دانند، هنگامی که فیروزه خبر دوستی خود با پسری فرانسوی را می‌دهد، از دیدن او استقبال می‌کنند. سپس، نه تنها مخالفت نمی‌کنند بلکه از فرانسوا نیز خوششان می‌آید. اما خانواده فرانسوا هیچ‌گاه فیروزه را به‌عنوان زنی ایرانی و مسلمان نمی‌پذیرند و حتی پس از نوه‌دار شدن نیز او را به خانه خود راه نمی‌دهند. فرانسوا با این تصور که خاورمیانه‌ای‌ها دوست دارند از مهمان پذیرایی کنند، بیش از حد غذا می‌خورد. فیروزه و خانواده‌اش نگران فرانسوا می‌شوند. سپس فیروز متوجه می‌شود که حال فرانسوا واقعاً بد شده است و او تنها به این دلیل که تصور می‌کرد

خانواده فیروزه خوشحال می‌شوند، آن قدر پرخوری کرده است. در واقع، در هر دو رمان، اهمیت و توجهی که شرقی‌ها برای مهمان قائل‌اند، در تقابل با رفتار غربی‌ها که تعارف و توجه خاصی به مهمان ندارند، نمایان می‌شود.

«خاک سرد کمبریج که از باغچه حیاط پشتی برداشته‌اند، یک خودکار و یک اسکناس یک دلاری. این‌طوری معلوم می‌شود بچه در آینده ملاک می‌شود یا اهل کتاب و دانش یا مرد بازار و تجارت. بیش‌تر بچه‌ها به یکی از این سه تا چنگ می‌زند، بعضی‌ها هم به هر سه. ولی گوگول هیچ علاقه‌ای از خودش نشان نمی‌دهد. به هیچ کدام دست نمی‌زند. در عوض رو برمی‌گرداند و صورتش را روی شانه دایی افتخاری‌اش قایم می‌کند. یکی از مهمان‌ها صدا می‌زند پول را بگذارید تو دستش بچه آمریکایی باید پولدار باشد. پدرش مخالفت می‌کند نه، نه! خودکار! گوگول، خودکار را بردار (همنام، ۵۷).

«مثل همه ایرانی‌ها برای ما تحصیلات دانشگاهی بیش‌ترین اهمیت را دارد و تقریباً تمام بچه‌های فامیل به دانشگاه رفته‌اند» (عطر سنبل عطر کاج، ۱۰۲).

در رمان‌های همنام و عطر سنبل عطر کاج، پدر خانواده برای ادامه تحصیل در دانشگاهی معتبر آمریکا بورسیه دریافت می‌کند. برای شرقی‌ها، کسب علم مهم‌تر از ثروت است. آن‌چه برای خانواده‌ها اهمیت دارد، ابتدا تحصیل فرزندشان در دانشگاهی معتبر و در رشته‌ای است که از نظر آن‌ها آینده داشته باشد و سپس یافتن شغل بر اساس مدرک تحصیلی است. در هندوستان، رسم بر این است که هنگام تولد کودک، با قرار دادن ابزارهایی نمادین در برابر او و توجه به انتخاب وی، آینده کودک را پیش‌بینی کنند. گوگول زاده آمریکا است و مطابق تصوراتی که آشنایان او از غربی‌ها دارند، آنان دوست دارند او به‌سوی دلار برود تا ثروتمند شود. اما آشوک، پدر گوگول، دوست دارد فرزندش به‌سوی علم برود و از این رو می‌گوید: «خودکار را بردار».

در ایران نیز تحصیلات از اهمیت زیادی برخوردار است. درواقع، حتی اگر کسی شغلی انتخاب کند که به تحصیلات دانشگاهی نیاز نداشته باشد، خانواده از او می‌خواهد که دست‌کم مدرک کارشناسی بگیرد و سپس به دنبال موردنظر خود برود. جزایری نیز در رمان خود به اهمیت تحصیل در خانواده‌اش اشاره می‌کند.

«ولی خیلی وقت است که دستش آمده آمریکایی‌ها با وجودی که جلوی چشم این و آن مدام قربان صدقه هم می‌روند و زن-هایشان راه‌به‌راه بی‌کینی و مینی‌ژوپ می‌پوشند و با وجودی که توی کوچه و خیابان بازو در بازوی هم می‌اندازند یا در پارک کمبریج توی بغل هم می‌خوابند، با همه این‌ها اصولاً تنهایی را ترجیح می‌دهند» (همنام، ۱۲).

«قوم و خویش‌ها می‌ریزند سرشان و با خنده بغل‌شان می‌کنند و می‌بوسند. لپ‌هایشان را نیشگون می‌گیرند. اسم‌هایی که گوگول و سونیا باید یادشان باشد تمامی ندارند، مثل زبان انگلیسی نیست که به خواهر پدر یا مادر بگویند aunt، به برادر هر کدام uncle. جزئی‌تر و دقیق‌تر است. هر کس بسته به این‌که طرف پدری است یا مادری و رابطه‌اش سببی است یا نسبی لقبی دارد: ماشی، پیشی، ماما، مایما، کاکو، جتو (همان، ۱۰۸).

«دوره بچگی‌ام در ایران به جای برف یا آدم‌های برنزه، دورم پر بود از فامیل. تعجبی ندارد که زبان فارسی نسبت به زبان انگلیسی کلمات دقیق‌تر و بیش‌تری برای نسبت‌های فامیلی دارد. برادران پدر عمو هستند. برادر مادر دایی است. شوهرهای خاله و عمه، شوهرخاله و شوهرعمه هستند. توی انگلیسی تمام این مردها uncle نامیده می‌شود. بچه‌هایشان فقط با یک کلمه در انگلیسی نامیده می‌شوند، cousin؛ در حالی که توی فارسی ۸ کلمه داریم که نسبت فامیلی هر کدام را دقیق نشان می‌دهد» (عطر سنبل عطر کاج، ۹۶).

«به سختی می‌شود ایرانی‌ها را از رسم در آغوش گرفتن و بوسیدن هر دو طرف گونه جدا کرد. زن‌ها زن‌ها را می‌بوسند. مردها زن‌ها را می‌بوسند و مردهای گنده پشمالو مردهای قوی‌هیکل دیگر را. خارجی‌ها، مخصوصاً مردها، این رسم را قدری آزاردهنده می‌یابد» (همان، ۱۵۲).

در رمان لاهیری، به این نکته اشاره می‌شود که غربی‌ها خلوت و تنهایی را ترجیح می‌دهند؛ در مقابل، شخصیت‌های مهاجر به گردهمایی و حضور در جمع علاقه‌مندند. لاهیری ابراز علاقه غربی‌ها به یکدیگر را ظاهری تلقی می‌کند و آن‌ها را افرادی جمع‌گریز می‌داند. در مقابل، مهاجران شرقی برای ایجاد گردهمایی‌ها فهرست پذیرش دانشگاه را بررسی می‌کنند تا اگر نامی آشنا در آن یافتند، بتوانند با او رفت‌وآمد کنند. رمان همانم از خلال تجربه سفر گوگول و سونیا به هند، نشان می‌دهد که جمع خانوادگی برای هندی‌ها تا چه اندازه اهمیت دارد. گوگول و سونیا در سفر به هند و مواجهه با خویشاوندان خود، احساس معذب بودن می‌کنند. نویسنده، دشواری این موقعیت را با تنوع واژگان مربوط به نسبت‌های خویشاوندی نشان می‌دهد. او از تعدد نام‌ها برای برجسته‌تر کردن دشواری این موقعیت استفاده می‌کند؛ موقعیتی که برای مخاطب کاملاً قابل درک و ملموس است. جمعیت زیادی گرد کودک جمع می‌شوند؛ کودکی که حتی نمی‌تواند نسبت خود با آن‌ها را به‌درستی تشخیص دهد و او را می‌بوسند.

در عطر سنبیل عطر کاج نیز جزایری به یکسان بودن واژگان مربوط به نسبت‌های خویشاوندی در زبان انگلیسی و تنوع بیش‌تر این واژگان در ایران اشاره می‌کند. او بیان می‌کند که دلیل این تفاوت، گردهمایی و ارتباط گسترده اعضای خانواده و خویشاوندان است. از این‌رو، ایرانی‌ها برای این نسبت‌ها نام‌های دقیق‌تری دارند، همان‌گونه که تنوع واژگان مربوط به برنزه بودن در آمریکا، از اهمیت آن در فرهنگ آمریکایی حکایت می‌کند. پدر فیروزه نیز در بخش‌های مختلف داستان، علاقه خود را به گردهمایی خویشاوندان نشان می‌دهد. بارزترین تفاوت را می‌توان در تعداد مهمانان فیروزه و فرانسوا در مراسم عروسی آن‌ها مشاهده کرد. از طرف خانواده فیروزه ۱۸۱ نفر و از طرف خانواده فرانسوا تنها ۴ مهمان در مراسم شرکت می‌کنند.

ازدواج

یکی از موقعیت‌های مهم زندگی که فرهنگ و هویت فرد را نیز بازتاب می‌دهد، ازدواج است. برخی مهاجران تلاش می‌کنند ازدواج خود را مطابق سنت‌های ملی برگزار کنند، درحالی‌که بسیاری از مهاجران پس از مهاجرت، تغییرات قابل‌توجهی در شیوه ازدواج نسبت خود نسبت به گذشته ایجاد می‌کنند (فلاح، ۱۳۹۵: ۲۹). فیروزه شخصیتی است که از ابتدا با هویت ملی خود در تعارض نیست و با زندگی در آمریکا، هر دو هویت را در کنار یکدیگر می‌پذیرد. او در دانشگاه با مردی به نام فرانسوا آشنا می‌شود و او را به خانواده‌اش معرفی می‌کند. برخلاف انتظار فیروزه از واکنش خانواده، مادرش از فرانسوا استقبال می‌کند و می‌گوید: «فرانسوا پسر سوم من است». در مقابل، خانواده فرانسوا واکنش نامطلوبی نشان می‌دهند و هیچ‌گاه رفتار دوستانه‌ای با فیروزه ندارند. فیروزه مراسم عروسی خود را هم مطابق سنت مسیحی فرانسوا و هم بر اساس سنت‌های ملی و اسلامی برگزار می‌کند.

اما گوگول از هویت هندی خود فاصله می‌گیرد. هدف او از آشنایی با دختران دیگر، دستیابی به هویت و احساس تعلق آمریکایی است. او دخترانی را که با آن‌ها وارد رابطه می‌شود به خانواده‌اش معرفی نمی‌کند. با این‌حال، به همان سرعتی که از هویت خود فاصله می‌گیرد، دوباره به آن نزدیک می‌شود. در نهایت نیز با دختری هندی ازدواج می‌کند و مراسم را مطابق رسوم هندی برگزار می‌کند. آن‌چه در هر دو اثر مشاهده می‌شود، تمایل خانواده‌ها به ازدواج فرزندان‌شان با فردی هم‌ملیت است.

نگرش شرق نسبت به غرب

در این آثار، همان‌گونه که غربی‌ها نگاهی فرودستانه به شرقی‌ها دارند، برخی شخصیت‌های شرقی نیز غرب را برتر می‌دانند. کاظم، پدر فیروزه، آمریکا را «سرزمین موعود» می‌نامد. در یکی از داستان‌های مترجم دردها نیز داستانی به نام «خانه متبرک است» به آمریکا و تصور شخصیت‌ها از این کشور می‌پردازد. در واقع، در داستان‌ها شخصیت‌هایی شرقی حضور دارند که نگاهشان به غرب کلیشه‌ای است و زندگی در غرب را معادل برخورداری از رفاه کامل می‌دانند.

«می‌دانستم از دید مادر، من زندگی امن و راحتی داشتم، با شرایط تحصیلی روبه‌راه و آینده‌ای روشن و با فرصت‌های شغلی خیلی خوب» (مترجم دردها، ۳۶).

در واقع، خانواده‌ها تصور می‌کنند که فرزندان‌شان با مهاجرت، آینده‌ی روشنی خواهند داشت و معمولاً مشکلات و موانع پیش‌روی آن‌ها را در نظر نمی‌گیرند. گاه نیز شرایط پیش‌بینی‌نشده می‌تواند وضعیت مهاجران را دشوارتر کند. در رمان جزایری، خانواده پس از گروگان‌گیری آمریکایی‌ها در ایران با مشکلات اقتصادی مواجه می‌شود. در این شرایط، کسی حاضر به استخدام اعضای خانواده نیست و دختر خانواده، با وجود قصد ادامه تحصیل، مدتی برای تأمین هزینه تحصیل خود ناچار می‌شود از کودکان، گل‌ها و حیوانات دیگران مراقبت کند.

«خیال می‌کنند من عین‌هو ملکه‌ها زندگی می‌کنم، الیوت. به دیوارهای لخت اتاق نگاه کرد. به خیال‌شان یک دکمه فشار می‌دهم، یک‌هو خانه تمیز می‌شود. به خیال‌شان کاج سلطنتی دارم» (همان، ۱۳۷).

«مثل کرم ابریشمی که تبدیل به پروانه شود پدر به محض این‌که پایش در ایران می‌گذارد به آقای دست‌ودلباز تغییر شکل می‌دهد. به این دلیل که در ایران، پدر میلیونر محسوب می‌شود» (عطر سنبل عطر کاج، ۱۹۱).

در هر دو اثر، نگرش نادرست و کلیشه‌ای شرقی‌ها نسبت به غرب به تصویر می‌شود. در مترجم دردها، خانواده خانم سن که در کلکته زندگی می‌کنند، تصور می‌کنند دخترشان در رفاه اقتصادی قرار دارد. خانم سن با مراقبت از الیوت بخشی از هزینه‌های زندگی خود را تأمین می‌کند، درحالی‌که خانواده‌اش تصور می‌کنند او در آمریکا همچون یک ملکه زندگی می‌کند.

کاظم، پدر فیروزه، نیز در آمریکا مدتی با بحران اقتصادی مواجه می‌شود؛ تا آن‌جا که فرزندش برای تأمین هزینه‌های زندگی ناچار به انجام مشاغل با منزلت اجتماعی پایین‌تر، مانند مراقبت از کودکان می‌شود. باین‌حال، چون خانواده او در ایران تصور می‌کنند که وی میلیونر است، هنگام سفر به ایران ولخرجی می‌کند. حتی شب‌ها به همراه همسرش به خانه اقوام نمی‌رود و در هتل اقامت می‌کند.

نگرش غرب نسبت به شرق

ادوارد سعید بیان می‌کند که تصویر ساخته‌شده از شرق در گفتمان غربی عمدتاً منفی است. در این تصویر، غربی‌ها هوشیار، منطقی و پیشرو معرفی می‌شوند، درحالی‌که شرق سرزمین مردمانی غیرمنطقی، ایستا، بدوی، خرافاتی و فقیر ترسیم می‌شود (کولایی، ۱۳۹۰: ۷۰). لاهییری در یکی از داستان‌های مترجم دردها به مسئله خرافات در ارتباط با درمان بی‌بی اشاره می‌کند. البته به این داستان و همچنین داستان مربوط به آپارتمانی فاقد لوله‌کشی که فقر را به تصویر می‌کشد، انتقاداتی وارد شده است. جومپا در پاسخ به این انتقادات بیان کرده است که قصد تعمیم دادن این ویژگی‌ها به کل جامعه را نداشته و صرفاً برخی از مشاهدات خود را در آثارش بازتاب داده است.

«بیریش کلکته، هیپنوتیسم بشود. دختر بیچاره را یک‌بند از این مطب به آن مطب برده بودند. هرکس چیزی تجویز می‌کرد. مدیتیشن کن، سیر نخور، بیترز بنوش، آب نارگیل سبز بخور، تخم اردک را در شیر له کن و بینداز بالا. زندگی بی‌بی شده بود سر کردن با راه‌حل‌های بی‌فایده‌ای که یکی بعد از دیگری به سرش آوار می‌شد» (مترجم دردها، ۱۷۴).

«سر میز ۲۱ پدر حسابی خرافاتی می‌شد و باخت‌هایش را به گردن حوادث نامربوط می‌انداخت. هیچ‌وقت سر میزی که کسی با کلاه نشسته بود بازی نمی‌کرد، چون بدشانسی می‌آورد. مو سرخ‌ها خوش‌شانسی می‌آوردند، به شرط زن بودن...» (عطر سنبل عطر کاج، ۵۸).

جزایری نیز در بخشی از رمان به خرافی پدر در جریان بازی اشاره می‌کند. بالین‌حال، او این خرافات را به فرهنگ شرق نسبت نمی‌دهد؛ بلکه نشان می‌دهد پدرش برخی از این باورها را از غربی‌ها اقتباس کرده است. برای مثال، یکی از این باورها آن است که حضور فرد خارجی بر سر میز موجب بدشانسی می‌شود. جزایری با زبان طنزآمیز نشان می‌دهد که اگر پدرش این باورهای خرافی غربی را پذیرفته باشد، با توجه به اینکه خود نیز از نظر آن‌ها فردی خارجی محسوب می‌شود، علت اصلی شکست او در بازی می‌تواند همین باور باشد، نه افراد موقرزمز و پرحرف.

«اوایل میراندا فکر می‌کرد بنگالی یک جور مذهب است، اما دو بنگال را روی نقشه هند در یکی از شماره‌های اکونومیست نشان داده بود» (مترجم دردها، ۹۶).

«کلکته چه شکلیه؟ جای قشنگیه؟ گوگول غافلگیر می‌شود. عادت کرده مردم فقط از فقر هند سوال کنند. از گداگشنه‌هاشان، از گرمای کشنده هواش» (همنام، ۱۷۲).

«در مورد ایران، ذهن آمریکایی‌ها لوحی سفید بود. از سوال‌ها معلوم بود که بیش‌تر آن‌ها در سال ۱۹۷۲ هیچ‌چیز از ایران نشنیده بودند. ما تمام تلاشمان را برای آموزش‌شان به کار می‌گرفتیم. آسیا را که می‌شناسی؟ از شوروی می‌روی طرف جنوب، ما آنجا مییم» (عطر سنبل عطر کاج، ۳۷).

«کشور ما سرزمین کوچکی است و آمریکا وسیع است. اما حتی به‌عنوان یک بچه ۷ ساله برایم عجیب بود که آمریکایی‌ها هیچ‌وقت روی نقشه به ما توجه نکرده بودند. لابد مثل این است که در حال راندن یک فلوکس باشی و متوجه شوی راننده ۱۸ چرخ تو را نمی‌بیند» (همان، ۳۸-۳۷).

«قبلاً چند شتر در خانه داشتید؟» (همان، ۳۸).

«درباره خیمه‌ها و بیابان‌ها از ما سوال می‌پرسیدند» (همان، ۳۸).

لاهیبری نشان می‌دهد که غربی‌ها اطلاعات چندانی درباره کشورش ندارند و اطلاعات آن‌ها بر اساس تصورات نادرست و کلیشه‌ای شکل گرفته است. پرسش‌های تکراری و گاه بی‌ربط درباره هند، بنگال و مردم آن، برای شخصیت‌های داستان آزاردهنده شده است. جزایری نیز نشان می‌دهد که غربی‌ها شناخت چندانی از ایران ندارند؛ گویی این کشور اساساً دیده نشده است. حتی کسانی که شناخت اندکی از ایران دارند، به دلیل موقعیت جغرافیایی ایران در خاورمیانه، آن را با دیگر کشورهای این منطقه اشتباه می‌گیرند. هم‌کلاسی‌های فیروزه از او درباره تعداد شترها در ایران و خیمه سوال می‌کنند. البته جزایری تنها به بی‌اهمیتی ایران از نظر غرب اشاره نمی‌کند. در بخشی از رمان، پدرش با انیشتین ملاقات می‌کند. انیشتین نیز شناختش از ایران به فرش و گربه محدود است، درحالی‌که کاظم انتظار دارد انیشتین، به‌عنوان فردی دانشمند، درباره صنعت نفت ایران صحبت کند. در هر دو کتاب، این پرسش‌های بی‌ربط نشان می‌دهد غربی‌ها اطلاعات و مطالعه کافی درباره شرق ندارند و دانش کلیشه‌ای خود از شرق، که آن را «دیگری فرودست» تلقی می‌کنند، به تمام جوامع شرقی تعمیم می‌دهند.

دیگریِ فرودست نسل اول

در میان شرقی‌هایی که فرودست تلقی می‌شوند، زنان نیز در مقایسه با مردان، جنس دوم محسوب می‌شوند. هر دو نویسنده ازدواج را به‌عنوان امری سنتی مطرح می‌کنند. زنان به‌خاطر همسرانشان مجبور به مهاجرت می‌شوند و گویی صدا و علایق آن‌ها دیده و شنیده نمی‌شود. اما جزایری نگاه متفاوتی دارد. او، برخلاف دیگر زنان شرقی که سعی در نشان دادن اجبار و شرایط نامناسب برای زنان دارند، علت ازدواج مادرش را علاقه خود او ذکر می‌کند. جزایری به سنتی بودن ازدواج اشاره می‌کند، ولی آن را نه‌تنها ناشی از اجبار نمی‌داند، بلکه ازدواج کردن را هدف مادر خود می‌شمارد. در مقابل، لاهییری مادر داستان را زنی می‌داند که نه به‌دلیل نگرش خود، بلکه به‌اجبار خانواده، ازدواجی سنتی کرده است. او تصاویر کلیشه‌ای از زنان شرقی را به تصویر می‌کشد.

«مشکل این‌جا بود که مادر مثل بیش‌تر زنان زمان خودش تحصیلات کمی داشت. در دوره جوانی او، پیدا کردن شوهر هدف اصلی یک دختر در زندگی بود. درس خواندن نسبت به هنرهایی مثل دم کردن چایی یا پختن باقلوا، اهمیت کم‌تری داشت. قبل از ازدواج، مادرم نظیره آرزو داشت قابله بشود. پدرش هم که مرد نسبتاً متجددی بود، دو خواستگار قبلی را رد کرده بود تا دخترش بتواند به آرزویش برسد. مادر تصمیم داشت دیپلم بگیرد، بعد بروید تبریز و از یکی از آشنایان پدر بزرگ قابله‌گی یاد بگیرد. از بخت بد، آن شخص ناگهان درگذشت و نقشه‌های مادر هم با او به خاک سپرده شد» (عطر سنبل عطر کاج، ۱۰).

«خواستگار شماره ۳ پدر بود. او هم مثل خواستگارهای قبلی هیچ‌وقت با مادر صحبت نکرده بود. اما یکی از دخترعموهایش، یکی از آشنایان خواهر مادر را می‌شناخت و همین کافی بود. مهم‌تر از آن، مادر مشخصات همسر مناسب را از نظر پدر داشت. مثل اکثر ایرانی‌ها، زنی با پوست سفید و موی صاف و روشن را ترجیح می‌داد» (همان، ۱۰).

«توی آن چند ماه، این سومین خواستگارش بود. اولی یک مرد زن مرده بود که چهار تا بچه داشت، دومی یک کاریکاتوریست روزنامه که پدرش را می‌شناخت و در اسپانیا، اتوبوس بهش زده بود و دست چپش را بریده بودند. آشیا خوشحال بود که پدر و مادرش هیچ‌کدام را نپسندیده بودند. تازه نوزده سالش شده بود و وسط درس و دانشگاه، هیچ عجله‌ای برای عروس شدن نداشت» (همان، ۱۶-۱۷).

«اسم همسر مالا بود. ازدواجم را برادر بزرگ‌ترم و زنش ترتیب داده بودند. من نه اعتراضی داشتم نه شور و شوق خاصی. ازدواج وظیفه‌ای بود که از من مثل هر مرد دیگری انتظار می‌رفت. مالا دختر یک معلم مدرسه در بلاگاته بود. به من گفته بودند آشپزی و بافتنی و گلدوزی بلد است، نقاشی هم می‌کند و اشعار تاگور را از بر می‌خواند. ولی هیچ‌کدام از این هنرها جبران بی‌آبرویش را نمی‌کرد. این بود که زیاد خواستگار نداشت، بیست‌وهفت سالش شده بود و پدر و مادر، از ترس اینکه مبادا او برای همیشه توی خانه بماند، حاضر شده بودند دختر یکی‌یک‌دانه‌شان را به آن‌ور دنیا بدهند» (مترجم دردها، ۱۹۷).

«خوبیت ندارد!»

چی چی خوبیت ندارد؟

زن و مرد غریبه خوبیت ندارد بی اینکه کسی مراقب‌شان باشد با هم تنها باشند.

هلن به مادرش گفت ۶۸ سالش است و سن مادر من را دارد. اما خانم کرافت جد کرد که ما طبقه پایینی اتاق پذیرایی حرف بزیم. بعد گفت خوبیت ندارد که زنی در موقعیت هلن سن خودش را به کسی بگوید و لباسش هم آن همه بالاتر از مچ پا باشد» (همان، ۲۰۱-۲۰۲).

ازدواج سنتی در هر دو رمان تشریح شده است. خانواده‌ها برای فرزندان خود تصمیم می‌گیرند؛ اما جزایری آن را به گونه‌ای بیان می‌کند که خود زن نیز از این ازدواج رضایت دارد و آن را امتیاز می‌داند، درحالی‌که لاهیری آن را اجبار برای دختران به تصویر می‌کشد. لاهیری آشیم را زنی وابسته توصیف می‌کند و زنان مهاجر را به دلیل خانه‌نشین بودن مضطرب می‌داند. آشیم هنگامی که با کودک خود در خانه تنها می‌ماند، گریه می‌کند. او دائماً به یاد گذشته زندگی می‌کند و بیش‌تر تلاش می‌کند فرهنگ ملی‌اش را حفظ کند. این وابستگی در رمان جزایری نیز دیده می‌شود. مادر زبان انگلیسی را به خوبی نمی‌داند و برای خرید به فیروزه وابسته است. او نیز سنت‌های قدیمی را حفظ می‌کند. اما پس از دو سال که می‌خواهند به ایران برگردند، برخلاف تصور فیروزه، مادرش خوشحال نیست. کم‌کم زبان انگلیسی را با لهجه و اشتباهات فراوان یاد می‌گیرد. در داستان مترجم دردها، خانم کرافت پیرزنی آمریکایی و ۱۰۳ ساله است که باورهای سنتی‌اش تغییری نکرده است. او از اینکه دختر ۶۷ ساله‌اش با پسری که هم‌سن فرزندش است، به‌تنهایی صحبت کند، ناراحت می‌شود. جومپا با بیان این داستان می‌خواهد وجود افراد سنتی و کسانی را که متناسب با زمان و مکان تغییر نمی‌کنند، در همه جوامع به تصویر بکشد و آن را فقط مختص به شرق نداند.

آشیم به تدریج تغییر می‌کند و دارای دو هویت می‌شود. او شش ماه از سال را به هند می‌رود و شش ماه در آمریکا زندگی می‌کند و این اتفاق پس از مرگ همسرش رخ می‌دهد. آشیم هنگامی که به شخصیت فراملی دست می‌یابد، دیگر رفتن به هند، که زمانی وطنش بوده است، برایش متفاوت می‌شود و در آن‌جا احساس غریبگی دارد. کاظم و نظیره هم، درحالی‌که ساکن آمریکا هستند، هر سال به ایران می‌روند. نظیره هم زبانش بهتر می‌شود. آثار هر دو نویسنده نشان می‌دهد که نسل اول مهاجران، به‌ویژه زنانی که به اجبار برای موقعیت شغلی همسرانشان مهاجرت کرده‌اند، در برابر پذیرش هویت فراملی مقاومت می‌کنند و سعی دارند هویت ملی خود را حفظ کنند. اما با گذشت زمان، وطن معنای دیگری پیدا می‌کند و آنان بین دو کشور در رفت‌وآمد قرار می‌گیرند؛ همانند هویت فراملی که میان دو کشور سیال است.

دیگری فرودست نسل دوم

هر چه سن مهاجر کم‌تر باشد یا در کشور جدید متولد شده باشد، پذیرش هویت و فرهنگ زادگاه برای او راحت‌تر است (روحی، ۱۴۰۰: ۴۱). یکی از چالش‌هایی که برای نسل دوم پیش می‌آید، پذیرش هویت ملی است؛ درحالی‌که آشنایی زیادی با آن ندارند و آن را بیش‌تر از طریق خانواده می‌شناسند تا تجربه زیسته. خانواده با انتخاب نام ملی سعی در حفظ ملیت و هویت دارد. اما این نام‌ها برای نسل دومی که به مدرسه و دانشگاه می‌روند، چالش‌هایی ایجاد می‌کنند. این نام‌ها در کشورها به دلیل ناآشنایی با شیوه درست تلفظ، به‌درستی تلفظ نمی‌شوند یا مورد تمسخر قرار می‌گیرند. نام گویی هویت را به تصویر می‌کشد و از همان ابتدا امکان قضاوت غربی‌ها بر اساس ساختارها و الگوهای ازپیش‌تعیین‌شده را فراهم می‌کند.

فیروزه در رمان عطر سنبیل عطر کاج با بیانی طنزآمیز این مسئله را نشان می‌دهد. او چالش برانگیز بودن نامش را در موقعیت‌های مختلف توصیف می‌کند. خارجی‌ها آن را یاد نمی‌گیرند و درست تلفظ نمی‌کنند. حتی این مسئله باعث می‌شود اطرافیان کم‌تر با او ارتباط برقرار کنند؛ زیرا نمی‌توانند آن را درست تلفظ کنند و نمی‌خواهند خنگ تلقی شوند و دوباره درباره آن سوال کنند. فیروزه سعی می‌کند چالش نامش را با تغییر «جولی» برطرف کند. در ابتدا برادرانش این کار او را مسخره می‌کنند، ولی بعد هر دو آن‌ها نیز همین کار را انجام می‌دهند. اما این تغییر نام برای فیروزه مشکلات جدیدی ایجاد می‌کند. او در خانواده «فیروزه» صدا می‌شود و بین دوستان «جولی» نام دارد. ترس از اینکه در محیطی باشد که دوستان و خانواده‌اش با نام‌های متفاوت او را صدا کنند، همیشه

همراهش است. از طرف دیگر، این پدیده برای او بی‌هویتی و بی‌نامی را به همراه دارد. اما جزایری پیکان را به سمت کشور غربی می‌گیرد و با زبانی طنزآمیز، ناتوانی آمریکایی‌ها را در تلفظ نامش به سخره می‌گیرد.

«آمریکا کشور محشری است. ما هیچ آدم بدون نقاب و شنلی ندیدیم که توی اسمش حرف Z ندارد. آیا آمریکایی‌ها می‌دانند چه محدوده وسیعی از صداهای داخل حلقی را ندارند؟ خب، لابد زبان‌شناس‌ها دلیلش را می‌دانند، اما حتم دارم فرهنگ آمریکایی غنی‌تر می‌شود اگر کمی زبانشان را بچرخانند و یاد بگیرند "خ" (صدایی که در فرهنگ این کشور به صاف کردن سینه مربوط می‌شود) یا "ق" (صدایی که هنرپیشه‌ها آخر صحنه خفه شدن درمی‌آورند) را تلفظ کنند. مثل اضافه کردن چند ادویه جدید است به قفسه آشپزخانه. آهای دارچین و جوز هندی، برای سماق و هل هم جا باز کنید.» (عطر سنبل عطر کاج، ۶۹-۶۸).

«عصرهامان اغلب توأم بود با صدای زن همسایه که داد می‌زد: جیمی! جیمی! نام شوهرش جیمی نبود، جواد بود، اما همسایه‌مان انگار زیاد فیلم آمریکایی دیده بود و تصمیم گرفته بود دور و برمان را قدری خارجی کند» (همان، ۱۸۶).

در مقابل، آشیم و آشوک در رمان همنام نام فرزندشان را از نویسنده‌ای روسی به نام نیکلای گوگول^۱ انتخاب می‌کنند. این انتخاب به داستان نجات پدرش در قطار توسط کتاب این نویسنده بازمی‌گردد. در هندوستان، هرکس صاحب دو نام است: یک نام خصوصی که خانواده با آن نام او را صدا می‌زنند و یک نام رسمی. برای گوگول نام رسمی انتخاب نشده و او با همان نام خصوصی نام‌گذاری می‌شود. همکلاسی‌هایش او را به دلیل نامش مسخره می‌کنند و «گاگول»، «گوگولو» و نام‌هایی از این دست خطاب می‌کنند. معلم‌ها نیز تصور می‌کنند نام او شکل خلاصه‌شده نام دیگری است. گوگول در دوران نوجوانی از نامش بیزار می‌شود. هنگامی که با آثار نیکلای گوگول آشنا می‌شود، درمی‌یابد که نامش از نام خانوادگی این نویسنده گرفته شده است. او به این نتیجه می‌رسد که هیچ‌کس در دنیا همنام او نیست. سپس نام خود را به «نیکیل» تغییر می‌دهد. لاهیری بیان می‌کند که خودش نیز در تلفظ نامش با مشکلات زیادی مواجه بوده و تجربه شخصی خود را در رمان بازتاب داده است.

«در هندوستان والدین اسم بچه را سر صبر می‌گذارند. آنجا اصلاً غیرعادی نیست که چند سال از تولد بچه بگذرد، اسم مناسبی برای پیدا نشده باشد» (همان، ۳۹).

«یکی از رسم‌های بنگالی این است که هر آدم دوتا اسم دارد. اول یک اسم خودمانی که به بنگالی می‌گویند داک نام. داک نام در اصل اسمی است که دوروبری‌ها، چه خانواده و چه دوست و آشنا، توی خانه یا در موقعیت‌های صمیمی و خودمانی آدم را به آن صدا می‌زنند. اسم خودمانی چیزی است که دوران کودکی به شخص می‌چسبد و تا بزرگسالی همراهش است. اسم خودمانی به آدم یادآوری می‌کند که زندگی همیشه آن قدرها جدی و رسمی و پیچیده نیست» (همان، ۳۹).

«معلم‌های جایگزین موقع حضور و غیاب وقتی به اسم او می‌رسند، مکث می‌کنند، قیافه‌شان یک‌جورهایی خجالت‌زده می‌شود و گوگول مجبور می‌شود پیش از اینکه اسمش را صدا بزنند، بلند بگوید: حاضر» (همان، ۸۹).

«بچه‌های کلاس هم کم‌کم دست از مسخره کردن اسمش برمی‌دارند و دیگر بهش نمی‌گویند گاگول یا گوگولو» (همان، ۹۰-۸۹). «گوگول چند وقتی است که از هر جور سوال درباره اسمش حالش به هم می‌خورد. بدش می‌آید که مدام مجبور است به این و آن توضیح دهد که گوگول در زبان هندی هیچ معنایی ندارد» (همان، ۱۰۱).

«نمی‌فهمم چجوری اسم همچین آدم عجیب‌وغریبی را روی من گذاشتید. هیچکس مرا جدی نمی‌گیرد» (همان، ۱۳۰).

«همان روز پدرش پیشنهاد می‌کند که نیکیل ساختمان کلاس‌ها را نشان ما بده و همان شب که با جاناتان به رستورانی در خیابان چپل می‌روند، آشپما سر شام بند را به آب می‌دهد و می‌پرسد: گوگول، فکرت را کرده‌ای چه رشته‌ای بخوانی؟» (همان، ۱۳۷).

«سانجیو گفت: همسرم تانیماست.

—صدام کنید توینکل

نورا گفت: چه اسم عجیبی» (مترجم دردها، ۱۶۴).

گوگول نیز از اینکه اسمش در محیط‌های مختلف غریب به نظر می‌رسد و ناچار است آن را برای دیگران توضیح دهد، ناراحت است. او پس از تغییر نام، مانند فیروزه با چالش و اضطراب مواجه می‌شود؛ زیرا برخی افراد او را «گوگول» و برخی دیگر «نیکیل» صدا می‌زنند. خانواده‌اش برای ملاقات به دانشگاه می‌آیند. با وجود اینکه می‌دانند او در آن‌جا با نام «نیکیل» شناخته می‌شود و سعی می‌کنند او را با همین نام صدا بزنند، گاهی او را «گوگول» و «نیکیل» خطاب می‌کنند.

در رمان مترجم دردها نیز شخصیت‌های مختلف با غریبگی نام خود و برخورد دیگران با آن دچار چالش‌اند. این چالش‌ها برای نسل دوم، به‌خاطر تماس بیش‌تر و روابط صمیمانه‌تر شدن با غربی‌ها، شدت بیش‌تری می‌یابد و می‌تواند به دور شدن از جمع، قرار گرفتن در معرض تمسخر و برچسب‌گذاری منجر شود. شخصیت‌های داستان با تغییر نام نیز با مشکلات دیگری مواجه می‌شوند و در نهایت به نام نخست خود بازمی‌گردند.

نتیجه‌گیری

با بررسی تطبیقی آثار جومپا لاهیری و فیروزه جزایری دوما از منظر نقد پسااستعماری و هویت فراملی، درمی‌یابیم که در هر دو اثر، مشکلات مشابهی برای شخصیت‌های داستانی که از شرق به غرب مهاجرت کرده‌اند، وجود دارد. برخی از این مشکلات ناشی از نگاه فرادستانه غرب نسبت به شرق و قضاوت‌های کلیشه‌ای و مبتنی بر الگوهای ثابت و پذیرفته‌شده درباره شرق است. این قضاوت‌ها اغلب نادرست و اغراق‌آمیزند. از سوی دیگر، شخصیت‌ها در مواجهه با فرهنگ و جامعه غرب با مشکلاتی درونی مواجه‌اند که از هویت آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. تغییر برای دستیابی به هویت فراملی در همه شخصیت‌های داستان‌ها رخ می‌دهد؛ اما نحوه و مدت‌زمان پذیرش آن از نسلی به نسل دیگر و نیز میان زنان و مردان متفاوت است. آنچه در این رمان‌ها به تصویر کشیده می‌شود، نشان می‌دهد کسانی که هویت ملی خود را انکار می‌کنند و کسانی که در پذیرش فرهنگ جدید مقاومت می‌کنند، هر دو در نهایت با هویتی که انکار کرده‌اند آشتی می‌کنند و به شخصیت‌های فراملی یا دارای هویتی دوگانه تبدیل می‌شوند. زمان و مکان دو عنصر مهم در شکل‌گیری هویت فراملی و ورود به فضای سوم‌اند؛ مهاجر با ورود به مکان جدید و گذشت زمان به این وضعیت دست می‌یابد.

چالش‌های مهاجران ابعاد مختلفی دارد که ابتدا از درون فرد آغاز می‌شود و شخصیت‌های داستان درگیر جدالی برای بازتعریف هویت خود هستند. آن‌ها این بازتعریف‌های ذهنی را از طریق تغییر نام برای نزدیک شدن به هویت مقصد یا پوشیدن لباس سنتی برای بازگشت به هویت مبدأ نشان می‌دهند. چالش دیگری که مهاجر با آن روبه‌رو است، در خانواده رخ می‌دهد. سرعت متفاوت پذیرش هویت جدید و فراموشی هویت قدیم در میان نسل اول و دوم مهاجران و نیز زنان و مردان، متفاوت است. این امر موجب ایجاد تنش و جدال‌های بسیاری در خانواده می‌شود که گاهی نتیجه آن حذف یکدیگر یا پنهان‌کاری است. جامعه نیز بعد دیگری از چالش‌های مهاجران را تشکیل می‌دهد. مشکلات مربوط به این بعد برای مهاجرانی که از شرق به غرب مهاجرت کرده‌اند، به‌ویژه زنان، جدی‌تر است. جامعه به‌جای شناخت افراد، ابتدا آن‌ها را بر اساس قالب‌های یکسان و نگاه‌های کلیشه‌ای تعریف می‌کند. در این

شرایط، فرد یا هویت دوم خود را پنهان می‌کند یا دائماً در تلاش است خود را اثبات کند و کلیشه‌ها را رد کند. این امر موجب به حاشیه رانده شدن صدای مهاجر می‌شود.

زنان، با توجه به موقعیت‌های متفاوت خود در روابط جنسیتی در کشور مبدأ و کشور میزبان، تجربه متفاوتی خواهند داشت. آن‌ها معمولاً در مهاجرت نقش همراه را برعهده دارند و گاهی در کشور میزبان مجبور به کار کردن در بیرون از خانه می‌شوند؛ درحالی‌که خانه‌داری در کشور مبدأ برای آن‌ها شغل و ارزش محسوب می‌شده است. در نتیجه، مهاجرت می‌تواند به توانمندسازی زنان، ناتوانی آن‌ها یا ترکیبی از هر دو منجر شود.

از سوی دیگر، هر دو نویسنده مهاجرانی از شرق به غرب هستند و شخصیت‌های داستان‌هایشان نیز همین مضمون را دارند؛ با این تفاوت که نگاه جومپا لاهیری در بخش‌هایی از رمان، غرب‌زده و کلیشه‌ای می‌شود. او داستان‌هایی دارد که در آن‌ها شخصیت‌های اصلی، تجربه زیست در شرق را با خرافات و دورافتادگی از امکانات روز نشان می‌دهند که می‌تواند به تجربه نویسنده نیز بازگردد. جومپا لاهیری در غرب به دنیا آمده و آنچه از هند می‌داند، محدود به سفرها و خاطرات خانواده‌اش است. او تجربه زیسته در هند را ندارد و مانند سفرنامه‌نویسان غربی، شرق را بر اساس ساختارها و الگوهای پذیرفته‌شده درباره آن به تصویر می‌کشد. در مقابل، فیروزه جزایری دوما به واسطه هشت سال زندگی در ایران، توصیفات صادقانه‌تری از وطنش ارائه می‌دهد. او نه تنها با زبانی طنزآمیز نگرش نادرست غرب نسبت به شرق را نقد می‌کند، بلکه غرب را نیز از نگاه شرقی‌ها بازنمایی می‌کند. همچنین، داشتن هویت فراملی منجر به ایجاد موقعیت‌های طنزآمیزی منجر می‌شود که ممکن است برای مهاجر ناراحت‌کننده باشد، اما از بیرون خنده‌دار به نظر برسد و این موقعیت‌ها در کتاب فیروزه جزایری دوما بیش‌تر به تصویر کشیده شده‌اند. حتی نویسنده کتاب خود را با زبانی طنزآمیز نوشته است و عنوان ترجمه انگلیسی آن نیز «Funny in Farsi» است.

منابع

- بهمن‌پور، بهاره (۱۳۹۶). روایتی شبه‌زده: بازنمایی روان‌زخم مهاجرت در سه‌گانه «هما و کاشیک» از مجموعه داستانی خاک غریب اثر جومپا لاهیری. نقد زبان و ادبیات فارسی، ۱۹، ۷۷-۹۷.
- جزایری دوما، فیروزه (۱۳۸۶). عطر سنبلی عطر کاج. ترجمه محمد سلیمانی‌نیا، چاپ دوم، تهران: نشر قصه.
- درویدی، مسعود (۱۳۹۳). نظریه پسااستعمار و روابط بین‌الملل انتقادی. پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۳، ۲۶-۴۳. <https://doi.org/10.22067/jipr.v3i15.38622>
- روحی بروجنی، بیتا (۱۴۰۰). نقش مهاجرت در طرز تفکر نویسندگان مهاجر و انعکاس آن در رمان‌هایشان. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، ۶۲، ۳۷-۵۱. DOI: 10.22034/bahareadab.2021.14.5463
- سعید، ادوارد (۱۳۸۶). شرق‌شناسی. ترجمه لطفعلی خنجی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- شرکت مقدم، صدیقه (۱۳۸۸). تطبیقی مکتب‌های ادبیات. مطالعات ادبیات تطبیقی، ۱۲، ۵۱-۷۲.
- صادقی لیمنجویی، سوری (۱۳۹۷). نمادشناسی اجتماعی و زبانی طعنه و کنایه در آثار فیروزه جزایری دوما بر پایه نظر آرتور پلارد. زبان و ادبیات فارسی، ۱۸، ۷۹-۹۷. <http://noo.rs/SUsXj>
- عطاشی، عبدالرضا (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی مضامین همگون و ناهمگون بهاریه‌سرایی. مطالعات ادبیات تطبیقی، ۴۴، ۱۷۵-۱۹۳.
- فرح‌بخش، علیرضا (۱۳۹۸). بررسی مفهوم دیگری فرودست در رمان همنام اثر جومپا لاهیری. نقد زبان و ادبیات خارجی، ۲۲، ۱۶۵-۱۸۹. <https://doi.org/10.29252/cils.16.22.165>
- فلاح، غلامعلی (۱۳۹۵). چالش عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری و میزبان در رمان‌های ادبیات مهاجرت فارسی. جستارهای زبانی، ۳۳، ۴۲-۱۹.

- قاسمعلی سیانی، علی‌اصغر (۱۳۸۳). تعاملات فرهنگی ایرانیان مهاجر با جوامع میزبان (بررسی موردی ایرانیان مقیم آلمان). مطالعات ملی، ۱۸، ۱۶۳-۱۳۷. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735059.1383.5.18.6.7>
- قاسمی، وحید (۱۳۸۹). سازگاری اجتماعی و فرهنگی مهاجران ایرانی در آمریکا. فصلنامه تخصصی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شوشتر، ۸، ۱۳۸-۱۵۸.
- کریم‌زاده، عبدالله (۱۳۹۸). واکاوی پالیسمست‌های فرهنگی در آثار نویسندگان ایرانی دور از وطن: موردپژوهی فریدون اسفندیاری و فیروزه جزایری دوما. فصلنامه علوم اجتماعی، ۸۷، ۹۳-۱۱۴. <https://doi.org/10.22054/qjss.2020.50124.2212>
- کولایی، الهه (۱۳۹۰). ادبیات پسااستعماری در هندوستان و نقش آن در شکل‌گیری هویت نوین هندی. مطالعات شبه‌قاره، ۸، ۶۵-۸۲. <https://doi.org/10.22111/jsr.2011.625>
- لاهییری، جومپا (۱۳۸۳). همانام. ترجمه امیرمهدی حقیقت. چاپ سوم، تهران: نشر ماهی.
- لاهییری، جومپا (۱۳۸۰). مترجم دردها. ترجمه امیرمهدی حقیقت. چاپ چهارم، تهران: نشر ماهی.
- لی، سوادو (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی و تحلیلی جایگاه و نقش زن در مقام مادر و همسر در رمان معاصر ایران و سنگال. پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، ۲(۱-۲)، ۲۱-۶. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23452366.1397.6.2.6.9>
- مظفری، فاطمه (۱۳۹۸). تکوین هویت اجتماعی در داستان (عطر سنبلی، عطر کاج) بر مبنای نظریه عمومی طنز کلامی. پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۵۳، ۱۳۳-۱۶۰. <https://doi.org/10.29252/17.53.133>
- ملایی، احمد (۱۳۹۶). گفتمان پسااستعماری مشترک در ادبیات داستانی معاصر هند و ایران. مطالعات شبه‌قاره، ۳۱، ۹۷-۱۲۰. <https://doi.org/10.22111/jsr.2017.20882.1638>
- نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۵). سبک زندگی ترجمه‌شده: تحلیلی نشانه-پدیدارشناسی از مترجم دردها اثر جومپا لاهییری. نقد و نظریه ادبی، ۱، ۲۲-۹. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.74767387.1395.1.1.2.5>
- ورزنده، امید (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی نقش فضا و مکان در پذیرش هویت فراملی در آثار جومپا لاهییری و مهرنوش مزارعی از منظر نقد پسااستعماری. تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ۱۶، ۳۰۹-۳۳۱.

- Alfonso-Forero, A. M. (2011). Translating postcolonial pasts: Immigration and identity in the fiction of Bharati Mukherjee, Elizabeth Nunez, and Jhumpa Lahiri, *Master's thesis, University of Miami*. University of Miami Scholarly Repository.
- Ashcroft, B., Griffiths, G., & Tiffin, H. (2007). *Post-Colonial studies: The key concepts* (2nd ed.). Routledge.
- Atashi, A. (2017). A comparative study of homogeneous and heterogeneous themes in spring poetry. *Journal of Comparative Literature Studies*, 44, 175-193. [in Persian]
- Bahmanpour, B. (2017). A quasi-narrative: Representation of the trauma of immigration in the "Homa and Kashik" trilogy from Jhumpa Lahiri's story collection *Unaccustomed Earth*. *Critical Studies of Persian Language and Literature*, 19, 77-97. [in Persian]
- Bhabha, H. K. (1994). The location of culture. Routledge.
- Company Moghaddam, S. (2009). A comparison of literary schools. *Journal of Comparative Literature Studies*, 12, 51-72. [in Persian]
- Doroudi, M. (2014). Postcolonial theory and critical international relations. *Iranian Research Letter of International Politics*, 3, 26-43. [in Persian] <https://doi.org/10.22067/jipr.v3i15.38622>
- Fallah, G. (2016). The challenge of identity-building elements of homeland and hostland in Persian diaspora novels. *Language Related Research*, 33, 19-42. [in Persian]
- Farahbakhsh, A. (2019). An investigation of the concept of the subaltern other in Jhumpa Lahiri's *The Namesake*. *Critical Studies of Foreign Languages and Literature*, 22, 165-189. [in Persian] <https://doi.org/10.29252/cils.16.22.165>
- Ghasemi, V. (2010). Social and cultural adaptation of Iranian immigrants in the United States. *Journal of Social Sciences (Islamic Azad University, Shoushtar Branch)*, 8, 138-158. [in Persian]

- Ghasemali Siani, A. A. (2004). Cultural interactions of Iranian immigrants with host societies (Case study: Iranians in Germany). *National Studies Journal*, 18, 137-163. [in Persian]
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735059.1383.5.18.6.7>
- Haas, R. (2021). Art in the stories of Jhumpa Lahiri. *ANQ: A Quarterly Journal of Short Articles, Notes and Reviews*, 1-11. <https://doi.org/10.1080/0895769X.2021.1880884>
- Ibrahim, A., & Al-Yasri, M. (2021). The identity problem in the diaspora movies. *İlköğretim Online*, 20(3), 462-471. <https://doi.org/10.17051/ilkonline.2021.03.46>
- Jazayeri Douma, F. (2007). *Atre Sonbol, Atre Kaj* (The scent of hyacinth, the scent of pine), (M. Soleimani Nia, Trans., 2nd ed.). *Gheseh Publications*. [in Persian]
- Karimzadeh, A. (2019). An analysis of cultural palimpsests in the works of Iranian diaspora writers: A case study of Fereydoun Esfandiary and Firoozeh Jazayeri Douma. *Journal of Social Sciences (Ferdowsi University of Mashhad)*, 87, 93-114. [in Persian] <https://doi.org/10.22054/qjss.2020.50124.2212>
- Kolaie, E. (2011). Postcolonial literature in India and its role in shaping modern Indian identity. *Journal of Subcontinent Studies*, 8, 65-82. [in Persian] <https://doi.org/10.22111/jsr.2011.625>
- Lahiri, J. (2004). *The Namesake* (A. M. Haghighat, Trans., 3rd ed.). *Mahi Publications*. [in Persian]
- Lahiri, J. (2001). *Interpreter of Maladies* (A. M. Haghighat, Trans., 4th ed.). *Mahi Publications*. [in Persian]
- Li, S. (2018). A comparative and analytical study of the status and role of women as mothers and wives in contemporary Iranian and Senegalese novels. *Journal of Comparative Literature Research*, 6(2), 1-21. [in Persian] <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23452366.1397.6.2.6.9>
- Mollaei, A. (2017). Common postcolonial discourse in contemporary Indian and Persian fiction. *Journal of Subcontinent Studies*, 31, 97-120. [in Persian] <https://doi.org/10.22111/jsr.2017.20882.1638>
- Mozafari, F. (2019). The formation of social identity in the story "The Scent of Hyacinth, The Scent of Pine" based on the general theory of verbal humor. *Journal of Persian Language and Literature Research*, 53, 133-160. [in Persian] <https://doi.org/10.29252/17.53.133>
- Najoomian, A. (2016). Translated lifestyle: A semiotic-phenomenological analysis of Jhumpa Lahiri's *Interpreter of Maladies*. *Literary Criticism and Theory*, 1, 9-22. [in Persian]
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.74767387.1395.1.1.2.5>
- Paudyal, B. (2010). Re-imagining transnational identities in Norma Cantú's *Canícula* and Jhumpa Lahiri's *The Namesake*, Master's thesis, Utah State University. Utah State University Digital Commons.
- Rouhi Boroujeni, B. (2021). The role of immigration in the mindset of immigrant writers and its reflection in their novels. *Stylistics Studies of Persian Poetry and Prose*, 62, 37-51. [in Persian]
 DOI: 10.22034/bahareadab.2021.14.5463
- Rouhvand, H. (2014). Human geography: Semiotics of landscape in Jhumpa Lahiri's narratives. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 132, 132-139. <https://doi.org/10.1016/j.sbspro.2014.04.289>
- Sadeghi Limonjoubi, S. (2018). Social and linguistic symbolism of mockery and irony in the works of Firoozeh Jazayeri Douma based on Arthur Pollard's theory. *Journal of Persian Language and Literature* (Islamic Azad University, Sanandaj Branch), 18, 79-97. [in Persian]
- Saeed, E. (2007). *Orientalism* (L. Khoonji, Trans.). *Amir Kabir Publications*. [in Persian]
- Sreelatha, M., & Latha, S. (2011). *Jhumpa Lahiri's short fiction: A thematic study*, Doctoral dissertation, Kakatiya University. Shodhganga.
- Varzandeh, O. (2013). A comparative study of the role of space and place in the acceptance of transnational identity in the works of Jhumpa Lahiri and Mehrnoosh Mazarei from a postcolonial perspective. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 16, 309-331. [in Persian]